

پژوهش زبان و ادبیات فارسی
شماره ششم، بهار و تابستان ۱۳۸۵، صص ۱۹-۱

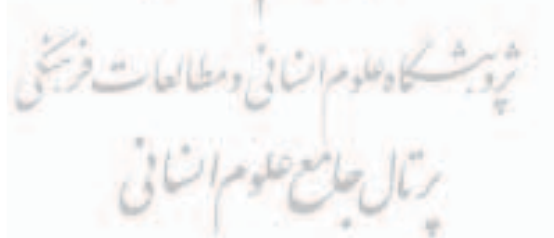
بررسی و نقد اصول فرهنگ نویسی در فرهنگ آندراج

ابوالقاسم رادفر[□]
سیده نرگس رضایی^{□□}

چکیده

آندراج از جمله فرهنگ‌های لغتی است که در شبه قاره نوشته شده است. در این مقاله به نقد و بررسی فرهنگ آندراج پرداخته می‌شود. هدف از این کار تحلیل، بررسی و نقد ساختار فرهنگ آندراج بر اساس اصول فرهنگ نویسی است. بنابراین، ضمن توصیف ساختار این فرهنگ در بخش‌های مدخل، تلفظ، معانی، مباحث ریشه‌شناختی، نکات دستوری، شواهد واژه‌ها و منابع مؤلف، معایب این فرهنگ در بخش‌های مذکور بیان شده است. برای بررسی و تحلیل آماری چهارصد مدخل از حروف متفاوت «پ، س، ک، م» انتخاب شده است.

واژگان کلیدی: آندراج، شبه قاره، فرهنگ ویسنی.



info@ihcs.ac.ir
snrezae@yahoo.com

□ استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
□□ دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

با ورود ایرانیان به سرزمین هند، فرهنگ ایرانی و زبان فارسی در شبه قاره رواج یافت. گسترش زبان، نیاز به تالیف فرهنگ‌های لغت را پدید آورد. بنابراین موج گسترده‌ای از فرهنگ‌نویسی در شبه قاره ایجاد شد و فرهنگ‌های لغت بسیاری نوشته شد که هر کدام از آنها سهمی عظیم در حفظ زبان، فرهنگ و آداب و سنن ایرانی دارد.

آندراج از فرهنگ‌هایی است که در شبه قاره تالیف شده است. این کتاب اثر محمد پادشاه فرزند غلام محیی‌الدین متخلص به شاد است که به اشاره، تشویق و حمایت یکی از راجه‌های هند به نام آند، فرمانروای ایالت ویجی نگر نوشته شده است. مؤلف در تدوین این کتاب ده سال رنج کشیده و آن را در سال ۱۳۰۷ ق. / ۱۸۸۸ م به پایان رسانده و به نام مهاراجه آندراج مزین کرده است (دبیر سیاقی، ۱۳۳۸: ۱۹۲).

هدف او از تدوین آندراج، فراهم آوردن فرهنگی جامع از لغات تازی و فارسی بوده و این کتاب در حقیقت جامع چند کتاب لغت بزرگ دیگر است و از لحاظ جامعیت و احتوا بر الفاظ فارسی، عربی، ترکی، مغولی و هندی رایج در زبان فارسی آن روزگار اهمیت خاصی دارد. مؤلف در کار خود از گردآورده‌ها، روش‌ها و تجربه‌های فرهنگ‌نویسی پیشینیان به خوبی استفاده کرده است (مجتبایی، ۱۳۶۸: ۲۳۵).

ثبت تلفظ درست بر اساس حرکات حروف، ذکر مباحث دستوری واژه‌ها، جدا کردن معانی مختلف از هم، اشاره به معانی مجازی و کنایی واژگان، نقل شواهد از شاعران متقدم و متأخر، درج مصطلحات عروض، بدیع، موسیقی، منطق و نجوم و ریاضیات، اشاره به کلمات رایج در محاورات و نقل باورهای عامه، از ویژگی‌های بارز این فرهنگ به شمار می‌رود (ذاکر الحسینی، ۱۳۸۴: ۱۸۴ - ۱۸۳).

واژه‌ها در این فرهنگ نظم الفبایی دارد و مؤلف به تمام حروف الفبا، بابتی را اختصاص داده و کتاب خود را در ۳۲ باب مرتب کرده است. در این فرهنگ، مؤلف بین حروف الف ممدوده و همزه در ترکیبات تمایزی قائل نیست، به طور مثال واژه‌های بادا، باداباد، باد آبستنی، باد آبله، باد آتشین محلب، باد ارنگ، باداش، بادافراه، بادام، بادام، قام و باد آمدن به ترتیب ذکر شده است. در حالی که تنظیم این کلمات باید به شکل دیگری باشد؛ به طور مثال بادا و باداباد باید بعد از باد آتشین محلب می‌آمد.

مقاله حاضر با بررسی تحلیلی و توصیفی اصول فرهنگ‌نویسی در فرهنگ آندراج، به نقد این فرهنگ در بخش تلفظ واژه‌ها، مدخل، مباحث ریشه‌شناختی، نکات دستوری، معنای واژگان، شاهد مثال‌ها و منابع کار مؤلف می‌پردازد.

برای بررسی آماری در این فرهنگ چهار باب متفاوت (ب، ک، س، م) انتخاب و در هر باب یکصد فصل بررسی شده است.

تلفظ واژه‌ها

در این فرهنگ حرکت ۵۷ درصد مدخل‌ها مشخص شده است؛ مؤلف برای نشان دادن حرکت واژه‌ها تابع روش یکسانی نیست و از شیوه‌های گوناگون زیر استفاده می‌کند: گاه از حرکت برای نشان دادن تلفظ واژه استفاده می‌کند؛ مثال: «اورشلیم به ضم اول و فتح شین معجمه و کسر لام نام شهری است...»^(۱)

در برخی موارد، ذکر کلمات هم وزن معرف تلفظ واژه‌ها ست؛ مثال: «آموده [ف] بر وزن آسوده لعل و مرورید و امثال آن را گویند که در رشته کشیده باشند». گاهی نیز از ترکیب وزن و حرکت استفاده می‌کند؛ یعنی هم حرکات و هم وزن واژه را مشخص می‌سازد؛ مثال: «فتاده بالضم و دال ابجد بر وزن استاد [ف] یعنی از پا درآمد...». گاه مؤلف واژه‌هایی را که شکل وشتاری یکسانی دارند، اما در معنا و تلفظ با یکدیگر متفاوت‌اند، در ذیل یک مدخل ذکر می‌ود: ش

« کور به فتحین و سکون رای مهمله [ف] همان کبر است که رستنی است و از آن آچار سازند و خوردند و پارسی است و کبر معرب کور است و به ضم کاف و فتح واو در عربی جمع کوره است که شهر باشد ... کور به ضم کاف به معنی نابینا مشهور است و به فتح اول به معنی جای خواب که پشته و شکستگی بسیار داشته باشد و قابل زراعت نباشد. لیکن اصح در این معنی کاف فارسی است، نه عربی.»

در این موارد فرهنگ نویس بهتر است به هر یک از این واژه‌ها مدخلی خاص اختصاص دهد؛ چنان که در فرهنگ معین برای واژه فوق چندمدخل متفاوت ذکر شده است:

- کور kavār [= کبر] (ا) (گیا) ← کبر
- کور (قد. kūr (kōr [په kōr] ۱- (ص) آنکه از بینایی محروم است؛ نابینا، ...
- کور kūr [ع] (ا) (گیا) ← کور هندی...
- کور kovār [ع] ج کوره (م.ه)؛ قری، قصبات (فرهنگ معین، ذیل واژه کور).

مغایب تلفظ واژه‌ها

گاه آندراج در حرکت‌گذاری یک مدخل دچار لغزش شده که به برخی از آنها اشاره می‌ود: ش

- «دندان کنان به ضم کاف تازی [ف] کنایه از عجز و الحاح و زاری کنان و ترسان...» در حالی که این واژه اسم فاعل از دندان کردن است و اسم فاعل کردن به فتح کاف است. دهخدا نیز این واژه را به فتح کاف حرکت‌گذاری و معنا کرده است: «دندان کنان [د ک] (انف مرکب، ق مرکب) در حال کردن دندان، دندان کننده، در حال برکندن دندان» (لغتنامه دهخدا، ذیل واژه دندان کنان). همچنین به نقل از فرهنگ نفیسی و غیاث اللغات آن را کنایه از زاری و الحاح دانسته است (همان). معین نیز در حاشیه برهان قاطع آن را اسم فاعل و حال از دندان کردن می‌داند (برهان قاطع، ذیل واژه دندان کنان). بنابراین واژه دندان کنان به ضم کاف معنایی ندارد؛ اما به فتح کاف بسیار به کار رفته است:

عشق چون جایی چنین زوری کند شیر را دندان کنان موری کند

- «خوید به فتح اول بر وزن دوید [ف] به معنی علف سبز جو که به اسبان دهند» (آندراج، ذیل واژه خوید). در فرهنگ معین این واژه این گونه حرکت‌گذاری شده است: «خوید xīd [بشرویه و اطراف xīd و x * d] (ا) غله سبز که هنوز نرسیده، قصیل» (فرهنگ معین، ذیل واژه خوید). این واژه در متون زبان فارسی نیز با تلفظ xīd به کار رفته است چنان که سعدی آن را با «چید» هم قافیه کرده است.

هر که مزروع خود بخورد به خوید وقت خرمنش خوشه باید چید

(گلستان، ۱۳۷۸: ۵۲)

تلفظ این واژه در فرهنگ سخن نیز به صورت xīd آمده است؛ پس با توجه به فرهنگ سخن و معین و شعر مذکور که در آن خوید با چید هم قافیه شده، وزن این واژه باید بر وزن چید به همان صورت xīd باشد.

- «پاکند به ضم کاف [ف] یا قوت را گویند به هر رنگی که باشد و بعضی به جای بای فارسی بای حطی آورده‌اند و این اصح می‌نماید (ف)» (آندراج، ذیل واژه پاکند). دهخدا در لغتنامه این واژه را این گونه حرکت‌گذاری کرده است «پاکند [ک] (ا) پاکنده، مطلق یا قوت اعم از زرد و سفید و سرخ و بدین معنی به جای حرف اول بای حطی هم آمده است» (لغتنامه دهخدا، ذیل واژه پاکند).

مدخل واژه‌ها

واژه‌هایی که در این فرهنگ مدخل قرار گرفته‌اند از نظر ساختمانی اغلب ساده‌اند. چنان که بررسی چهارصد مدخل این فرهنگ نشان می‌دهد، ۴۴ درصد مدخل‌ها از نظر ساختمانی اسم‌اند؛ ۳۰ درصد واژه‌ها مرکب‌اند؛ ترکیبات و جمله‌ها نیز به ترتیب سهم ۱۲/۵ و ۷ درصدی از این

فرهنگ را به خود اختصاص داده‌اند. اسم‌های مشتق در این فرهنگ جایگاه کمتری دارند و تنها ۵/۵ درصد این فرهنگ را شامل می‌ود. ش

مؤلف گاه صورت‌های متفاوت یک واژه را در یک مدخل ذکر می‌کند؛ مانند «پای و پایه حوض کنایه از جای رسوایی و بدنامی... که هر دو در یک مدخل قرار گرفته‌اند».

این روش در فرهنگ‌های امروزی و استاندارد رایج نیست و معمولاً فرهنگ‌نویسان برای ورت‌های متفاوت یک واژه مدخل‌های جداگانه ذکر می‌کنند؛ به طور مثال معین برای واژه اورتاق چهار مدخل متفاوت ذکر کرده است:

اورتاغ urtaγ [تر = ارتاق] (۱) - ارتاق

اورتاغ urtaγ [تر = ارتاق] (۱) - ارتاق

ارتاغ ortay [تر = ارتاق] (۱) - ارتاق

ارتاق ortay [تر = اورتاق = اورتاغ = ارتق = ارتاغ] (۱) - تاجر، بازرگان ۲ - [مغ]. شریک، انباز، مصاحب (فرهنگ معین، ذیل واژه اورتاغ).

این روش موجب می‌شود جست و جوگر واژه هرکدام از شکل‌های واژه را در ترتیب الفبایی وود بیابد و دچار سردرگمی ن‌ود.

مؤلف آندراج مشتقات و ترکیبات برخی از مدخل‌ها را ذکر می‌کند؛ وی گاه آنها را مدخل قرار می‌دهد و گاه در ذیل مدخل اصلی می‌آورد؛ به طور مثال ترکیبات واژه سبک، مانند سبک روح، سبک آرامی، سبک بار، سبک باش، سبک بال، سبک پای، سبک پر، سبک پی، سبک جولان، سبک خیز، سبک دست و سبک دل و... را مدخل جداگانه قرار داده؛ اما ترکیبات واژه پرست را در ذیل آن آورده و از ذکر مداخل جداگانه پرهیز کرده؛ این کار به یکدستی کار او آسیب رسانده است:

- «پرست به فتح اول و ثانی بر وزن السبت [ف] پرستنده و پرستار باشد و شخصی را نیز گویند که در وهم و بیدار خود، یعنی در فکر و خیال خود مانده باشد. آتش پرست، آیین پرست، بالین پرست، می پرست، بت پرست، پائین پرست، حق پرست، پیکار پرست، تن پرست، چوگان پرست... [و] فرمان از مرکبات آن است» (آندراج، ذیل واژه پرست).

به طور کلی ذکر ترکیبات و مشتقات یک مدخل از محاسن فرهنگ‌ها محسوب می‌شود و مؤلف می‌تواند با توجه به نوع فرهنگ و هدف آن شوه یکسانی اتخاذ کند و ترکیبات را یا در ذیل مدخل اصلی بیاورد و یا مدخل فرعی قرار دهد.

معایب مدخل‌ها

۱. تکرار مدخل در موقعیت‌های مختلف: مؤلف گاهی صورت‌های متفاوت یک واژه را در ذیل یک مدخل می‌آورد و دوباره نیز آنها را مدخل قرار می‌دهد، این امر سبب تکرار مدخل می‌شود؛ به طور مثال مؤلف عبارت «از نو» را در ذیل مدخل «از سر نو» آورده و هم آن را مدخل قرار داده است:

- «از سر نو و از نو [ف] بتازگی» (آندراج، ذیل عبارت از سر نو).

- «از نو بالفتح [ف] به تازگی و تازه و بار دیگر و دیگر بار به عربی مجدداً»

۲. مدخل‌های نادرست: گاه مؤلف در گزینش مدخل‌ها دچار اشتباه می‌شود، علت آن بی‌دقتی در انتخاب مدخل است؛ برای نمونه در مثال ذیل عبارت «برق لشکرت» را مدخل قرار داده و آن را معنا کرده و بیتی را نیز به عنوان شاهد مثال ذکر کرده است؛ در حالی که عبارت درست: «برق لشکر» است. بنابراین مؤلف در نیافتن این عبارت از دو کلمه برق و لشکر تشکیل شده و حرف «ت» مربوط به کلمه بعد و بی‌ارتباط با این کلمه است.

- «برق لشکرت. ظاهراً کنایه از شمشیر است. زلالی:

ایاز از برق لشکر تند خوش شد / به جوش شعله فردا فرو شد(ب)»

- «در روی کسی چیزی کردن، یعنی یاد کسی در مواجهه وی. خواجه جمال‌الدین سلمان:

سست عهدی، سنگدل یاری ولی بهر دلت / کس نمی‌گوید حدیث سخت در روی شما(ب)»
در مثال مذکور نیز بهتر است با توجه به شاهد مثال و معنای آن، مدخل «در روی کسی» باشد.

- «برخیزد [ف] در مقام برآید نیز آمده. حافظ:

اگر برخیزد از دستم که بادلدار بنشینم / ز جام وصل می‌نویشم زباغ خلد گل چینم»

مدخل مناسب این بیت عبارت از دست برخاستن یا از دست برخیزیدن است.

مباحث ریشه‌شناختی

آندراج بر خلاف فرهنگ‌های دیگر که به ندرت به ریشه مدخل‌ها اشاره می‌کنند، بیشترین توجه را به ریشه مدخل‌ها داشته است؛ چنان که به ریشه ۹۴ درصد مدخل‌ها اشاره می‌کند. فرهنگ‌های دیگر - به جزغیث اللغات - که در شبه قاره نوشته شده هیچ اشاره‌ای به ریشه واژه‌های فارسی نمی‌کنند و بیشتر به ریشه واژه‌های دخیل چون هندی، رومی، سانسکریت و یا معادل آنها می‌پردازند، اما آندراج بیشترین توجه را به واژه‌های فارسی و عربی داشته است؛ چنان که مباحث ریشه‌شناختی در این فرهنگ ۵۸ درصد به واژه‌های فارسی و ۲۸ درصد به

واژه‌های عربی اختصاص دارد. آندراج علاوه بر اشاره به ریشه واژه‌های فارسی به ریشه واژه‌های دخیل چون ترکی، ساتییری، زند و پازند، سریانی، سغدی، هندی، یونانی و ... نیز اشاره می‌کند؛ مثال: - ترکی: اتاقه به ضم اول و به جای قاف غین نیز آمده. به معنی کاخی که از پره‌های بعض مرغان سازند و این لفظ ترکی است. - سریانی: اونیا به ضم اول و کسر ثالث و تحتانی به الف کشیده به لغت سریانی زعرور باشد. - سغدی: روف به زبان سغدی سمرقند بزرگ‌تونا را گویند و آن تخمی است معروف (ر.ه). - زندوپازند: ابروتن به فتح اول و تایی مفتوحه بر وزن پهلوشکن به زبان زند و پازند عبارت از مردن باشد که در مقابل زیستن است (ر.ه). - ساتییر: ارلاد بر وزن فرهاد [ف] به معنی هرگز و اصلاً و قطعاً. این لغت در ساتییر آمده (ن). - هندی: برسات و برشکال بالفتح [ف] هر دو لغت هندی است به معنی موسم بارش و برسات. - یونانی: ارغامونی بر وزن افلاطونی به لغت یونانی نیاتی است که به صورت مانند خشخاش صحرايي و به رنگ نزدیک شقایق نعمان باشد و آن را به شیرازی مامیثای سرخ گویند. برگ آن را بر چشم ورم کرده ضماد کنند نافع باشد (ز.ه) (همان، ذیل واژه ارغامونی).

معایب مباحث ریشه‌شناختی

- ۱- عدم اشاره به ریشه برخی از واژه‌ها: مؤلف به ریشه برخی واژه‌ها از جمله واژه‌های هزوارش و ساتییری اشاره‌ای نمی‌کند. این امر برای فرهنگی که ریشه بیش از نود درصد واژه‌ها را مشخص کرده، عیب مهمی محسوب می‌شود؛ مثال: «گروور فرتاش به فتح و تایی به الف کشیده [ف] این لغت مرکب است از گروور و فرتاش به معنی واجب الوجود. چه گروور به معنی واجب و فرتاش به معنی وجود باشد». محمد معین در حاشیه برهان قاطع ذیل همین واژه آن را بر ساخته ساتییر ذکر کرده است (ر.ک: معین، ۱۳۵۴: ذیل واژه گروور فرتاش).
- ۲- ریشه‌شناسی نادرست برخی از واژه‌ها: مؤلف در تعیین ریشه برخی از واژه‌ها دچار لغزش می‌ود. برخی از این اشتباهات ناشی از آن است که مؤلف برای ریشه یک واژه روایت‌های گوناگونی را بیان می‌کند، بدون آنکه روایت صحیح را برگزیند؛ مثال: «پردسه به کسر اول و سوم [ف] به معنی باغ و حدیقه و آن را پردیس نیز گویند و

فردوس معرب آن است و گویند اصل این لغت رومی بوده...»
 در فرهنگ پاشنگ درباره ریشه این واژه آمده: فردوس Ferdos بهشت. در اوستا Pairidaéza... که Pari یا Páiri = گرداگرد و پیرامون و daeza از ریشه daéz = انباشتن، روی هم چیدن، دیوار کشیدن که واژه پئیری دئزا pairi-daezá = باغ و فردوس و در ایران زمین باغ‌های بزرگ ویژه شاهان و بزرگان ایرانی بوده است. همین واژه به زبان یونانی پردیس / pades نوشته شد و به زبان‌های دیگر پارک و اکون در زبان پارسی پارک گفته می‌شود (فرهنگ پاشنگ، ذیل واژه فردوس).

- «پنیره [ف] بر وزن خمیره به معنی پنیرک است که آن را خبازی و مولکیه و نان کلاغ خوانند و آفتاب گردک را نیز گویند که نیلوفر و جاوری باشد که به سریانی حربا گویند (ر)». در فرهنگ معین در این باره آمده است: حربا herbá [ع - ف: حربا] (۱) (جان) (آفتاب‌پرست) (فرهنگ معین، ذیل واژه حربا).

۳- تجزیه و تحلیل نادرست ساختمان واژه: بیشترین اشتباه مؤلف در زمینه ریشه‌شناسی، در این بخش مشاهده می‌شود؛ زیرا مؤلف با مباحث علمی اتیمولوژی آشنا نیست و تنها براساس حدس و گمان به ریشه واژه‌ها پرداخته است:

- «بیدار بالکسر [ف] مقابل خفته مرکب از بید به معنی شور و آگاهی و دار که کلمه نسبت است...» در فرهنگ ریشه‌شناختی در این باره آمده: بیدار [bīdār] کسی که در خواب نباشد، مقابل خوابیده > فارسی میانه wīgrād > بیدار > ایرانی باستان: - grata- و grata- از ریشه grā- بیدار بودن. بیدار صورت مقلوب بیراد (>فارسی میانه) wīgrād است؛ (فرهنگ ریشه‌شناختی، ذیل واژه بیدار).

- «کود ... و در بهار عجم نوشته که کود به واو مجهول سرگین و غایط لهذا کودکش، کناس را گویند و کودک طفل را؛ زیرا که اکثر اوقات می‌رینند و مخفف کبود نیز آمده است که رنگی است معروف...»

در حالی که اصل واژه په لوی است: کودک / kudak / کوچک (بچه آدمی که کم سال باشد) از پهلوی «katak» - کوچک از اوستایی «Kutaka» = کوچک (فرهنگ پاشنگ، ذیل واژه کودک).

- «بیمار بر وزن دیوار [ف] به معنی ناتوان و مریض معروف است و آرکلمه نسبت است و معنی ترکیبی آن منسوب به بیم و اطلاق آن بر مریض مجاز است؛ چرا که در معرض بیم مرگ باشد».

محمد معین در حاشیه برهان قاطع ذیل همین واژه آورده است:

- بیمار پهلوی *vêmâr, v. mâr* ... از ریشه ایرانی *vyâi-mâra* و یایی مزید علیه *vi* است و جزء دوم *mâra* از ریشه مر (پژمردن و پژمراندن) است (برهان قاطع، ذیل واژه بیمار).
- «کیومرث [ف] نام پادشاهی که اول در جهان پادشاهی کرد و در جهانگیری و غیر آن نوشته که کیومرث به فتح کاف فارسی و تایی فوقانی به معنی زنده و گویا؛ چه گویو به معنی گویا و مرت به معنی زنده و ... خان آرزو در سراج و چراغ هدایت نوشته که کیومرث به کاف فارسی و فتح میم و تایی فوقانی است. چه گویو قلب گوی است به معنی گوینده و مرت مبدل مرد است که به دال مهمله باشد. پس معنی ترکیبی آن مرد گویا می‌ود. ظاهراً پادشاه مذکور خوش کلام بوده و طلاق لسان خوب داشته ...».

توضیح مؤلف درباره هر دو جزء کلمه کیومرث اشتباه است؛ زیرا هر دو جزء این واژه در متونی نظیر اوستا به معنای دیگری آمده است. کیومرث نام مرکبی است از دو کلمه که هر دو جزء آن در اوستا بارها آمده است؛ جزء اول لفظ *Gaya* است به معنی زندگی و جان که در اوستا چندین بار استعمال شده است. جزء دوم یعنی مرتن *maretan* صفت است و به معنی درگذشتنی و مردنی و ... این جزء به تنهایی در اوستا به همین معنی آمده است و به این ترتیب گی مرتن به معنی زندگی گذران یا حیات فانی است (رضی، ۱۳۴۶: ۳۵-۱۱).

مباحث دستوری

در این فرهنگ به مباحث دستوری کم‌توجهی و یا به عبارتی بی‌توجهی شده است؛ مؤلف در مقدمه به مباحث دستوری - که در برخی از فرهنگ‌های نوشته شده در هند به آن اشاره شده - نمی‌پردازد. علاوه بر آن تنها در ذیل ده درصد مدخل‌ها به این مباحث اشاره شده است که از این میان ۲/۵ درصد به مباحث صرفی و ۷/۵ درصد به مباحث نحوی اختصاص دارد. موضوعات صرفی طرح شده در این فرهنگ عبارت‌اند از: اسم منسوب، اسم مصغر، تابع، صفت فاعلی، فعل امر، ماضی، مضارع و لازم و متعدی و مصدر و از مباحث نحوی نیز به صورت جمع برخی از مدخل‌ها اشاره شده است. از ویژگی‌های دستوری نسبتاً خاص در این فرهنگ توضیح برخی قواعد دستوری است که در ذیل برخی از مدخل‌ها آمده است؛

گاه مؤلف به نقد دستوری برخی کاربردهای نادرست واژه‌ها می‌پردازد؛ مثال:
- «اولی‌تر... به معنی بهتر. لفظ تر محض زائد است. برای مبالغه نیست؛ چرا که اولی که صیغه اسم تفضیل است حاجت به مبالغه دیگر ندارد و یا آنکه در این ترکیبات کلمه اولی به تجرید مستعمل می‌شود و معنی تفضیلی در آن ملحوظ نمی‌شود و نورالله در شرح گلستان

نوشته که چون معنی تفضیلی از لفظ اولی مستفاد است کلمه‌تر محض زائد چون در کلام قدما کثیرالاستعمال است، اصلاح نمی‌توان کرد».

معایب مباحث دستوری

۱- عدم اشاره به ساخت دستوری برخی مشتقات: با وجود آنکه نویسنده اغلب به ذکر مشتقات یک مدخل می‌پردازد، به ساخت دستوری آن اشاره‌ای نمی‌کند؛ مثال:

- «پریشیدن بر وزن پریدیدن [ف] به معنی بدحال و پریشان گردانیدن و بی‌خود گشتن باشد و پریشید ماضی آن و پریشیده بر وزن پریدیده به معنی پریشان شده و بر باد داده و متفرق ساخته باشد».

در اینجا مؤلف علاوه بر آنکه به ساخت دستوری مدخل نپرداخته، به مشتق آن یعنی پریشیده نیز اشاره‌ای نکرده است.

۲- اشتباه در تعیین طرز ساخت واژه: گاه مؤلف به تجزیه ساختمان یک واژه می‌پردازد و به اجزای سازنده آن اشاره می‌کند. در این موارد به دلیل آنکه مؤلف به ذکر روایت‌های گوناگون درباره موضوع می‌پردازد، بدون آنکه روایت صحیح را متمایز سازد، دچار اشتباه می‌شود؛ مثال:

- «برخوردار [ف] از عالم زردار و مالدار نیست که مرکب باشد از کلمه‌دار، بلکه مرکب است از برخوردار و مع‌الدال به معنی برخوردار و آری که کلمه نسبت است از عالم خریدار و فروختار. قوسی گوید بعضی گفته‌اند که معنی آن بی بر و بخور و بدارست و نزد بعضی برخوردار به معنی درخت برخوردار چه دار به معنی درخت و بر خورد به معنی مصدر و مرکب است از اسم و امر چنان که خون ریز به معنی خون ریختن و پابوس به معنی پابوسیدن (ب. غ)».

در فرهنگ فارسی معین در توضیح این مدخل آمده است برخوردار: b [ar]-xor-dār.

معنای واژگان

بررسی انجام شده در چهارصد مدخل از مدخل‌های این فرهنگ نشان می‌دهد که ۵۷ درصد واژه‌ها تک معنا، ۱۵ درصد دو معنا و ۱۰ درصد نیز بیش از دو معنا دارند؛ البته گاه تعداد این معانی به ۱۱ مورد نیز می‌رسد. در برخی موارد مؤلف علاوه بر ذکر معنی یک مدخل مترادفات فراوانی برای یک مدخل می‌آورد؛ چنان که گاه تعداد این مترادفات به بیش از ۲۰ مورد می‌رسد:

- «افشای راز کردن [ف] راز کسی آشکارا کردن و طنبور از غلاف بیرون آوردن و بیرون کردن و طنبور از جوال بیرون کردن و زنار از زیر خرقة گشودن و شیشه بر سربازار شکستن و

شیشه بر سر کسی شکستن و شیشه بر سنگ زدن و آمدن و سر پوش از روی راز برداشتن و بیرون دادن راز و بیرون کردن راز و دهل دیدن و پرده از روی کار برداشتن و پرده راز برداشتن و گریه از بغل افکندن و انداختن و بر روی روز افتادن راز و به روز افتادن راز و بر سر بازار نهادن راز و بر سر صحرا افکندن راز و در صحرا نهادن راز از مترادفات آن است و پرده شکاف و پرده گشای و پرده سوز و پرده در کنایه از افشا کننده راز باشد. سند هر یک به محل خود بیاید».

مؤلف در ۱۷ درصد مدخل‌ها از بیان معنا خودداری و به ذکر واژه معروف اکتفا می‌کند؛ مثال:

- «آه مظلوم معروف و آتشین مار و تیرتظلم و دم سحابی و دم نیم سوز و دود جگر و دود دل از مترادفات آن است».

آندراج گاه به جای ذکر مترادفات به توضیح مدخل‌ها می‌پردازد؛ مانند:

- «کرز به ضم اول و سکون ثانی و زای نقطه‌دار [ف] زمینی را گویند که به جهت سبزی کاشتن و زراعت دیگر هموار کرده و کناره‌های آن را ساخته باشند».

آندراج تلاش می‌کند به هنگام معنا تناسب ساخت دستوری مدخل با معنا را حفظ کند؛ مثال:

- «الفخت [ف] ماضی الفختن است؛ یعنی به هم رسانید و اندوخت (ن.ر)»

- «الفختن بر وزن برجستن [ف] به معنی به هم رسانیدن و جمع کردن و اندوختن باشد و الفخته به معنی اندوخته و جمع کرده (ن.ر)»

در برخی موارد معانی واژه‌ها با اعتقادات و باورهای عامه (فولکلور) می‌آمیزد؛ مثال:

- «پرستوک به سکون کاف به معنی پرستو است که خطاب باشد. گویند اگر بچه اول پرستوک را بگیرند وقتی که ماه در افزونی بود و شکم او را بشکافند دو سببگیر از شکم او برآید؛ یکی یکرنگ و دیگری الوان. چون در پوست گوساله یا بز کوهی بیچند پیش از آنکه گرد و خاک بر آن نشیند و بر بازوی مصروع بندد یا بر گردنش آویزند، صرع از او زائل گردد».

گاهی نیز مؤلف برای برخی واژه‌ها معانی مفصلی را ذکر می‌کند که فرهنگ را به فرهنگ‌های مفصل و دایرةالمعارفی نزدیک می‌سازد؛ مانند:

- «اندلس... نام امکنه‌ای است از مضافات اسپانیول و اسپانیول سلطنتی است از سلطنت‌های مستقله فرهنگستان و مورخین عرب تمام اسپانیول را اندلس می‌دانند. سببش آن است که چون در سنه ۷۶ هجری سپاه اسلام از جانب عبدالملک مروان به تسخیر آن ملک مأمور شدند اول ولایتی که فتح شد ملک اندلس بود و به این نام مشهور شد...».

در برخی موارد مؤلف به معانی کنایی واژه اشاره می‌کند؛ مثال:
- «باد به خود انداختن و کردن [ف] کنایه از مغرور و متکبر بودن و خیال فاسد و اندیشه تباه کردن».

معایب معنای واژگان

۱. معانی ناقص و مبهم: در این فرهنگ همانند فرهنگ‌های دیگر برخی از معانی‌ای که مؤلف ارائه می‌دهد بسیار مبهم است و علت آن را می‌توان فقدان معیار مشخص در بیان معنی واژه، در دسترس نبودن کتاب‌های جغرافیایی و اعلام که توضیحات مناسب داشته باشد و تقلید فرهنگ نویسان از یکدیگر در معنا کردن واژه‌ها دانست؛ به طور مثال در توضیح واژه کردستان آورده:

- «کردستان به ضم اول و کسر ثالث [ف] ملکی است از ایران (ع)».

در اینجا به موقعیت جغرافیایی این منطقه در ایران و حد و حدود آن اشاره‌ای نشده است.

۲. معانی نادرست: در این فرهنگ همانند فرهنگ‌های دیگر اشتباهاتی در معانی واژه‌ها مشاهده می‌شود که برخی از آنها به سبب تقلید و رونویسی فرهنگ‌ها از یکدیگر ایجاد شده است و برخی نیز به علت عدم تحقیق و تتبع مؤلف در فرهنگ‌های دیگر نشئت می‌گیرد؛ مثال:
- «باقر به کسر ثالث و سکون رای مهلمه [ع] مرد بسیار علم و بسیار مال و شیر درنده و لقب ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین علیه السلام جهت تبخراو در علم گاوان یا شبانان و رگی است در بیغوله چشم (ا.م)». در فرهنگ معین آمده است: باقر [ع] ۱- شکافنده، گشاینده. II ~ علم. متبحر در علم، وسعت دهنده دانش ۲- (اخ) نامی است عرب و مسلمانان را... .

- «در نظر آمدن کنایه از رد شدن که مقابل قبول شدن است. زیرا بر هر چه لفظ نظر نوشته می‌شود، نامنظور می‌باشد. خواجه شیراز:

صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتد و که در نظر آید(ب)»

در فرهنگ معین ذیل واژه «نظر» آمده است: در نظر آمدن به نظر رسیدن، مشاهده شدن. ولکن در طبقات شعرای عجم ... هیچ مجموعه‌ای در نظر نیامد... (لباب الالباب).

- «در نخ کسی افتادن کنایه از آن است که در مقام خرابی و استیصال کسی شوند. چنان که خواجه کرمانی گفته:

فلک در نخ ما فتادست سخت ندانم که تا چون شود کار بخت (ب)»

در فرهنگ معین ذیل نخ آمده: تو [نخ] چیزی یا کسی رفتن (عم) در آن دقت کردن، تو

کوکش رفتن.

«دست به سر کردن کنایه از وداع یکدیگر کردن و رخصت دادن. چه در این هنگام دست بر سر هم نهند، سعید اشرف:

رازداری نبود شیوه زاهد چو سبو از در میکده‌اش دست به سر باید کرد»
در فرهنگ معین ذیل دست آمده: دست به سر کردن کسی را (عم) او را رد کردن، دور کردن وی را.

۳. عدم تناسب معنا و شاهد: از آنجا که مؤلف گاه تمام معانی یک مدخل را ذکر نمی‌کند، این امر سبب می‌شود برخی از شواهد با معانی بیان شده مؤلف تناسبی نداشته باشد؛ مثال:
«پوستین دریدن کنایه از افشای راز کردن باشد، فخر گرگانی:

به گیتی هر که نام من شنیدی به زشتی پوستین بر من دریدی (ب)
مؤلف مدخل را به افشای راز کردن معنا کرده که هرچند معنای آن صحیح است، با بیت شاهد تناسبی ندارد؛ زیرا افشای راز کردن تنها یکی از معانی این عبارت است که با شاهد مثال مذکور نیز تناسب ندارد. معنای این عبارت در فرهنگ معین چنین آمده است: ۱- دریدن پوست کسی ۲- پرده از راز نهانی برداشتن، افشا کردن راز ۳- در غیبت یا حضور بد کسی گفتن، عیب‌جویی کردن.

با توجه به معانی مذکور بیت شاهد با معنی عیب‌جویی کردن تناسب بیشتری دارد.
«پرخاشجوی به جیم تازی [ف] کنایه از شجاع و جنگ‌آور. شیخ شیراز:
به کشتی و نخجیر و آماج و گوی دلاور شود مرد پرخاشجوی (ب)»

دهخدا در توضیح این واژه آورده است: پرخاشجوی (پ) [نف مرخم، مرکب] پرخاشجو، پرخاشخر، جنگجوی، جنگجو، تشنه جنگ، نزاع طلب، رزمجو، فتنه جوی، ستیزه جوی، هنگامه طلب، غوغایی، معربد، عریده جو. به نظر می‌رسد بیت شاهد با معنای ای که دهخدا بیان کرده است، تناسب بیشتری دارد.

شاهد مثال

بررسی مدخل‌های مورد نظر این تحقیق نشان می‌دهد که تنها ۳۲ درصد مدخل‌ها شاهد مثال دارند؛ یکی از دلایل اندک بودن شاهد مثال‌ها فزونی واژه‌های عربی است که در این فرهنگ مدخل قرار گرفته‌اند و معمولاً فاقد شاهدند.

بررسی سیصد شاهد مثال نشان می‌دهد ۶۴ درصد شاهد‌ها از شعر شعرای ایرانی و ۳۶ درصد از شعرگویندگان هندی است.

گویندگان ایرانی چون وطواط، سعدی، فردوسی و انوری به ترتیب ۱۴، ۱۰، ۶ و ۴ درصد شاهد مثال‌ها را به خود اختصاص داده‌اند. علاوه بر این از اشعار حافظ، مولوی، خاقانی، نظامی، ناصر خسرو و ... استفاده شده است. از گویندگان هند نیز مؤلف به اشعار صائب، عرفی، طالب آملی، میرزا رضی دانش و ملا قاسم مشهدی استفاده شده است.

مؤلف گاه به جای ذکر شاهد برای واژه مدخل برای مشابه به‌ها و صفاتی که برای یک مدخل می‌نویسد شاهد می‌آورد که البته این امر از معایب این فرهنگ محسوب می‌شود؛ مثال: - «کوکب [ع] ستاره بزرگ یا... کوکب جمع و سیم و شرار و داغ و اشک و نمکدان و گرده از تشبیهات اوست و با لفظ بالیدن و افتادن مستعمل... ناصر علی:

دل به خون چرخ مهمان کش نبندی زینهار در نمکدان کوکب استخوان‌ها سوده است
عبداللطیف خان تنها:

به گیتی آن چنان پیچیده دود آه من شهبها که از تنگی فروماند از چکیدن اشک کوکبها»

معایب شاهد مثال‌ها

۱. ذکر شاهد برای یکی از مترادفات مدخل، به جای خود مدخل: گاه مؤلف به جای ذکر شاهد برای مدخل برای یکی از مترادفات و معانی ارائه شده شاهد را ذکر می‌کند؛ مثال: - «پولادخای و پولاد رنگ [ف] یعنی اسب پرزور و آهن خای یعنی لجام خای. وقتی که اسب مستعد دویدن است لگام و دهنه می‌خاید.

فراختر مطلب عرصه هجا که اینک ستاره توسن طبعم لگام می‌خاید»

در اینجا شاهد به جای خود مدخل، برای معادل مدخل یعنی لگام خابیدن آمده است.

- «پرسته بر وزن فرشته [ف] معنی زن و کنیز و خدمتکار و پرده‌دار و آن را پرستنده نیز گویند. شیخ سعدی راست:

به ناگه نظر بر یکی بنده کرد پرستنده در زیر لب خنده کرد (ن)»

۲- عدم تناسب مدخل و شاهد: گاه میان مدخل و شاهد ارائه شده تناسبی وجود ندارد. این

امر اغلب از تصحیف مدخل ناشی می‌شود؛ مثال:

- «کار در پا افکندن و انداختن و کنایه از سخت و دشوار گردانیدن کار. شیخ شیراز:

مینداز در پای کار کسی که افتد که در پایش افتی شبی (ب)

خواجه شیراز:

چو دل در زلف و بسته است حافظ بدین سان کار او در پا می‌فکن (ب)»

با توجه به شواهد ارائه شده مدخل باید کار در پای کسی انداختن یا افکندن باشد.

منابع مؤلف در تدوین فرهنگ

منابعی که مؤلف از آنها استفاده کرده نسبتاً فراوان و اغلب منحصر به فرهنگ‌ها و لغتنامه‌هاست. وی در نقل شاهد بیشتر به بهار عجم و انجمن آرا توجه دارد. مصطلحات علمی را غالباً از غیث‌اللغات آورده و در نقل ترکیبات و محاورات به بهار عجم، مصطلحات وارسته و مظهرالعجایب نظر داشته است. گاه نیز از منابع دیگری مانند تاج‌المصادر، فرهنگ و صاف، نوادرالمصادر، جواهرالحروف، چراغ هدایت، غوامض سخن و کتاب‌هایی چون شرح وستان، تفسیر حسینی و اکبرنامه استفاده می‌کند. در نقل مطالب مربوط به تاریخ اساطیری ایران به برهان قاطع ارجاع می‌دهد. همچنین کلمات دساتیری مندرج در آن فرهنگ را نیز با عنوان لغات ژند و پاژند در کتاب خود نقل کرده است (مجتبایی، ۱۳۶۸: ۲۳۶).

مؤلف در مقدمه فرهنگ به استفاده از برخی از این منابع اشاره کرده است:

انجمن آرای ناصری، برهان قاطع، بهار عجم، شمس‌اللغات، غیث‌اللغات، فرهنگ فرنگ، کشف‌اللغات، مصطلحات الشعرا، مظهر العجایب، منتخب اللغات، منتهی الارب، مویده الفضلا، هفت قلزم و صراح (دبیر سیاقی، ۱۳۳۸: ۸).

علاوه بر این منابع، مؤلف از منابع دیگری نیز استفاده کرده که در ذیل برخی از مدخل‌ها به آن اشاره می‌کند؛ مانند فرهنگ ترک‌تازان هند، تحفه‌المومنین، شرح گلستان میرنورالله احراری و

آندراج برای ذکر منابع در ذیل مدخل‌ها از علائم اختصاری - که در مقدمه آنها را معرفی کرده است - استفاده می‌کند:

- ب ← بهار عجم
- ن ← فرهنگ انجمن آرای ناصری
- ر ← برهان قاطع
- مظ ← مظهرالعجایب
- فر ← فرهنگ فرنگ
- ض ← مؤید الفضلا
- ه ← هفت قلزم
- م ← منتخب اللغات
- ک ← کشف اللغات

از جمله معایب منابع مؤلف، عدم اشاره به برخی از فرهنگ‌های متقدم نظیر لغت فرس و ذکر نکردن حروف اختصاری برای برخی از منابع است که در متن از آنها استفاده شده است.

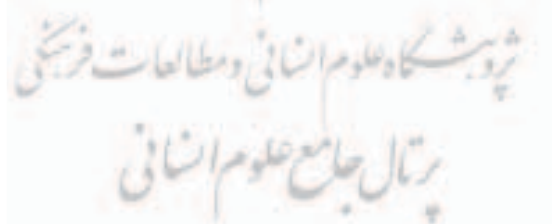
نتیجه‌گیری

در این فرهنگ واژه‌ها نظم‌ی الفبایی دارد و به هر حرف بابی اختصاص یافته است. حرکت ۵۷ درصد واژه‌ها نشان داده شده، اما مؤلف روش یکسانی را در این کار اعمال نکرده است. به ریشه ۹۴ درصد واژه‌ها اشاره شده است که ۸۴ درصد آنها واژه‌های عربی و فارسی است و بقیه به واژه‌های ترکی، سریانی، سغدی، دساتیری، زند و پازند و یونانی اختصاص دارد. مؤلف در این فرهنگ کمتر به مباحث دستوری پرداخته؛ چنان که تنها در ده درصد مدخل‌ها به مباحث صرفی و نحوی اشاره می‌شود و مؤلف گاه در ذیل برخی مدخل‌ها قواعد دستوری را توضیح می‌دهد. ۵۷ درصد مدخل‌ها تک معنا هستند و بقیه نیز بیش از یک معنا دارند؛ در ۱۷ درصد مدخل‌ها نیز شاهد مثال دارند؛ منابع نیز در مقدمه معرفی شده و با علائم اختصاری مشخص شده است.

حرکت‌گذاری نادرست واژه‌ها، مدخل‌های نادرست، تکرار مدخل، ریشه‌شناسی نادرست، عدم اشاره به ریشه برخی واژه‌ها از جمله واژه‌های هزوارش، تحلیل نادرست ساختمان واژه‌ها، اشتباه در تعیین ساخت واژه‌ها، معانی ناقص و مبهم، معانی نادرست، عدم تناسب معنا و شاهد، ذکر شاهد برای یکی از مترادفات مدخل به جای خود مدخل و عدم تناسب مدخل و شاهد از معایب این فرهنگ است.

پی‌نوشت

۱. شاهد مثال‌هایی که از فرهنگ آندراج ذکر می‌شود از متن مصحح سید محمد دبیر سیاقی است.



منابع

- ابن‌خلف تبریزی، محمد حسین (۱۳۶۲) برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، چ پنجم، تهران، امیرکبیر.
- پادشاه، محمد (۱۳۶۳) آندراج، به کوشش محمد دبیر سیاقی، ۷ ج، چ سوم، کتابخانه خیام.
- پاشنگ، مصطفی (۱۳۸۱) فرهنگ پارسی پاشنگ، چ اول، تهران، مؤلف.
- حسن دوست، محمد (۱۳۸۳) فرهنگ ریشه‌شناختی، ج اول، چ اول، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دبیر سیاقی، سید محمد (۱۳۳۸) فرهنگ‌های فارسی و فرهنگ گُنه‌ها، چ اول، تهران، اسپرک.
- ذاکرا الحسینی، محسن (۱۳۸۴) «آندراج»، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، ج اول، زیر نظر فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- رضی، هاشم (۱۳۴۶) فرهنگ نامهای اوستا، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- شهریار نقوی، علیرضا (۱۳۴۱) فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان، چ اول، تهران.
- لغتنامه دهخدا (۱۳۴۵) تهران، دانشگاه تهران.
- مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۶۸) «آندراج»، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج دوم، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، بنیاد دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی.
- معین، محمد (۱۳۸۰) فرهنگ فارسی، چ هجدهم، تهران، امیرکبیر.
- وشوقی، حسین (۱۳۸۲) واژه‌شناسی و واژه‌نگاری در زبان فارسی، چ اول، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.